

زمین هند آمد درنگین همچون خراسانش
 حصاری هفت خوان از هفت جوش افراشت کوز رفعت
 پریدی نسر طایر بر سر برج چو هرمانش
 بدامان قیامت عهد محکم بست و ز دوران
 چو بیت عنکبوت آمد خلل های فراوانش
 نیایی جز صدای بوم بر سرهای دیوارش
 نه بینی غیر زاغ شوم بر بالای بستانش
 بقا و کبریا شاهنشاهی را می سزد کامد
 تعالی رتبا عما یقول الظالمون شانش
 و از شعری مشهور در زمان سلطان محمد بدر شاهی مذکور است
 که شاهنامه بنام او گفته قریب بسی هزار بیت و همین که
 تاریخ منظوم ست غنیمت است *

سلطان فیروز شاه بن ملک رجب

که برادر زاده سلطان غیاث الدین تغلق و عم زاده سلطان محمد
 عادل باشد بر حکم ولی عهدی سلطان محمد با اتفاق اعیان مشایخ و
 اکابر امرا و وزرا در سنه مذکور در نواحی تنه بر مسند دولت و
 سلطنت جلوس فرمود و میگویند که مخدوم زاده عباسی بغدادی و
 شیخ نصیرالدین چراغ دهلی قدس الله سرهما العزیز باعث سلطان
 فیروز بران بیعت بودند و در افواه چنان مشهور است که مخدوم شیخ

نصیرالدین چراغ دهلی قدس الله سره ملک فیروز را در مدت
 قیبت سلطان محمد نهان پادشاه کرده بود بعضی مفتیان
 این خبر را بسطان رسانیدند حکم فرمود تا این هر دو پیر و مرید
 را از دهلی مقید ساخته بلشکر بیارزند و ملک فیروز بنوعی دل
 محافظان را بدست آورده بهمان حالت در نواحی هانسی نزد
 شیخ بدرالدین که از اولاد شیخ جمال الدین هانسی قدس الله
 سره بود رسید آن بزرگوار گفت سبحان الله یکی را مقید گردانیده
 برای سلطنت می‌برند و او خبر ندارد و چون در نواحی تهته بلشکر
 سلطان رسیدند و خبر این دو عزیز بسطان رسید حکم کرد که بمجرد
 رسیدن ایشان را بقتل رسانند و معاً در سکرات افتاده و پشمی که
 داشت بشکار رفته بود محافظان چون این حالت دیدند حضرت
 شیخ و سلطان را گذاشتند و سلطان فیروز با اتفاق اعیان نوای سلطنت
 بر افراخته و پسر سلطان را بحیله از هم‌گذرانیده و بعد ازان مراجعت
 بدہلی نموده برگزیده چوراسی را از ولایت هانسی نذر خانقاه و لنگر
 شیخ بدرالدین مذکور گردانید این بود آنچه شنیده شد و الله اعلم
 بحقیقة الحال و نیز میگویند^(۴) که سلطان محمد ابن تغلق شاه حضرت
 شیخ را جامه داری فرمود تا روزی شیخ قدس الله سره گریه
 بر جامه او زده فرمود نصیرالدین بندد و خدا کشاید و همان روز
 سلطان مرد • • بیت •

دو نومی را که نباشد غم از آسیب زوال

بی تکلف بشنو دولت درویشان است

بهر تقدیر سلطان فیروز در اول جلوس حکمی که کرد این بود که مغلانی که دست برد ب مردم لشکر مینمودند جدا از اردو فرود آیند بعد از آنکه فتنه انگیزی ایشان از حد گذشت سلطان خود حراست نموده و مغولان را تنبیه داده دست آنها را از تاخت و باخت بندیان لشکر کوتاه ساخت • • بیت •

مغل را بغارت اشارت دهی • ازان به که جنت بشارت دهی
 و لشکر را بسلامت بمامن رسانید و از راه سیوستان بکوچ متواتر متوجه
 دهلی شد و احمد ایاز مخاطب بخواجه جهان که بغیبت سلطان
 طفل مجهول نسبتی را بیادشاهی برداشته سلطان غیاث الدین
 محمود شاه خطاب کرده خود را بوکالت قرار داده بود بعد التیا
 و التی و رسل و رسایل بسیار از روی عجز و اضطرار بشفاعت
 اشرف الملک و دیگر اعیان و اکابر و اشراف سربرهنه و دستار در
 گردن انداخته بنواحی هانسی آمده سلطان را دید و سلطان رقم
 جریمه او را بآب عفو شسته بکوتوال هانسی سپرد و جمعی که باو
 دران منازعت و مخالفت شریک بودند هر کدام را بطرفی اخراج
 نمود و در منزل سرستی خبر ولادت شاهزاده فتح خان که پسرش
 آخر تغلق شاه شد رسید و خبر طغی طاغی از گجرات نیز هم آنجا
 آمد و در دوم ماه رجب سنه مذکوره تخت دهلی را بقدم
 خویش زینت داد و مناصب از سرنو تقسیم فرمود •

و در سنه ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) بجانب کوه
 سرور بتقریب سیرو شکار رفت و بار آمد و در ماه رجب این سال

شاهزاده محمد خان که آخر ناصر الدین محمد شاه خطاب یافت
منقول شد •

و در سنه اربع و خمسين و سبعماية (۷۵۴) بجانب کلانور
شکار کرده باز گشت و عمارتي عالي بکنار آب سرستي بنا فرمود
(†) بشيخ بزرگوار شيخ صدر الدين ملتاني قدس الله سره
شيخ الاسلامي داد - و ملك قبول نايب وزير را خانجهان ساخت
و در آخراين سال بجانب لکنوتي بقصد دفع فتنه حاجي الياس
که خود را شمس الدين ناميده بود متوجه گشت و او در قلعه
اکداله که محکم ترين قلاع بنگاله است التجا برده و حرکه المذبوحی
فموده اندک جنگ کرده فيلان و اسباب سلطنت و حشم و خدام
را بباد داد و همه آن بدست سلطان آمد و سلطان بجهت بشکل
باری صلح کرده باز گشت •

و در سنه خمس و خمسين و سبعماية (۷۵۵) از گذر مانکپور
گذشته بدھلي رسيد و بناي فيروز آباد بر کناره جون فرمود •
و در سنه ست و خمسين و سبعماية (۷۵۶) بجانب
ديپالپور رفت و جوئي از آب ستلج بر آورده بجهت جرکه چهل و هشت
گره از انجا بود بود •

در سنه سبع و خمسين و سبعماية (۷۵۷) نھري از آب
جون از حوالی مندوی و سوز کشيده و هفت نھر ديگر باو جمع

(†) از يديجاتا - شيخ الاسلامي داد - در يك نسخه

(۲ ن) مندلی •

کرده بهانسی و از آنجا براس رسانید و در آنجا قلعه بنا فرمود و حصار
فیروز نام نهاده زیر قصر آن قلعه حوضی وسیع کرد و آن را از آب
نهر پر ساخت و جونی دیگر از نهر کهکر کشیده زیر حصار سرستی
برد و از آنجا تا هرنی کهره و درین مابین حصاری بنا نهاده فیروز آباد
نام نهاده و در آخر این سال در روز عید الضحی خلعت و منشور
خلیفه الحاکم بامر الله ابی الفتح ابی بکر بن ابی الربیع سلیمان از
دارالخلافه مصر متضمن (‡) تفویض جمیع ممالک هندوستان بسطان
رسید همدرین سال رسولان از حاجی الیاس حاکم لکنوتی با
نفایس تحفه و هدایا رسیده بمراحم و عواطف بیحد مخصوص گشته
باز گشتند و حکم شد که بجای این امتعه فیلان خوب میفرستاده
باشد و تمامی بلاد هند در تصرف سلطان فیروز بود غیر از لکنوتی
که در تصرف حاجی الیاس بود و بسطان مصالحه داشت و غیر از
دکن که بعد از فوت سلطان محمد حسن کانکر متصرف شده بود *
و در سنه ثمان و خمسین و سبعمایه (۷۵۸) ظفر خان
فارسی از سزارگانوں با دوزنجیر فیل بدرگاه پیوست و نیابت
وزارت یافت *

و در سنه تسع و خمسین و سبعمایه (۷۵۹) بجانب سامانه
رفته ملک قبول سر بردار را بر لشکر مغل که بحدود دیپال پور
رسیده بود نامزد ساخت و مغل به شنیدن آوازه لشکر سلطان
باز گشته بولایت رفت و سلطان بدلهی مراجعت فرمود و

(‡) ازینجا تا - بسطان - در یک نسخه

درین سال سلطان اسپان تازی و میوه‌های ولایتی و سایر تحف و نفایس به‌مراهی رسولان سلطان شمس الدین لکنوتی که باهدایای بسیار بدرگاه آمده بودند روانه گردانید و در بهار خبر شنیدند که سلطان شمس الدین فوت کرد و سلطان سکندر پسر او بجای پدر نشست و اسپان را حسب فرمان هشتم بهار رسانیدند و رسولان را در کوه باز آوردند *

و در سنه ستین و سبعماید (۷۶۰) سلطان با لشکرهای انبوه عزیمت لکنوتی مصمم ساخته و خان جهان را در دهلی گذاشته و تاتار خان را که ملک تقار بود از غزنین تا ملتان سپرده روانه شد و بشکال در ظفر آباد گذرانید و درین منزل اعظم ملک شیخ زاده بسطامی با ملک احمد ایاز که در مدت غیبت اتفاق ورزیده آخر بحکم سلطانی اخراج یافته بود از دار الخلافه مصر خلعتی برای سلطان آورد و اعظم خان خطاب یافت و سید رسول دار را با رسولان لکنوتی (†) نزد سلطان سکندر بلکنوتی فرستاد و سکندر پنج فیل نامی با نفایس و تحف دیگر بدرگاه روانه گردانید و سلطان بعد از بشکال از ظفر آباد بجانب لکنوتی عطف عنان نمود و در راه اسباب ملک داری و فیلان و فراش خانه لعل که اعتبار تمام دران زمان داشت برای شاهزاده فتح خان معین شد و سکه بنام او زدند چون بحدود پندوه رسید سلطان سکندر در حصار اكداله بجائی که پدر او مستحصن شده بود تحصن جست و بعد

(†) در دو نسخه بعد ازین لفظ - یافته بود - مذکور است

از آنکه سلطان محاصره فرمود سلطان سکندر امان طلبیده سی و هفت فیل و نفایس دیگر خدمتی فرستاد *

و در سنه احدی و ستین و سبعمایه (۷۶۱) سلطان بکوچ متواتر از راه پندوه بچونپور آمد و بشکال آنجا گذرانید و در آخر این سال از راه بهار سبک بار بجانب جاجنجر عزیمت فرمود و فیلان و بنگاه را در کره فرستاد و بکوچ متواتر بستگهره رسید و رای آنجا بگوشه رفت و از آنجا بشهر بارانسی که مسکن رای بزرگ بود رسیده از آب مهندری عبور کرد و رای بارانسی فرار نموده به تلنگ شتافت و سلطان پاره راه تعاقب او کرده بار گذشته شکار کنان بولایت رای پریهان دیو رسید اوسی و در فیل و خدمتی دیگر نفیس فرستاد و از آنجا سلطان در پدماوتی و پرم تلا که مرغزار فیلان قومی هیکل بود آمده شکار فرمود و دو پیل را کشت و باقی سه پیل (†) زنده گرفتند و درین باب ملک ضیاء الملک رباعی گفته • بیت •

شاهی که ز حق دولت پاینده گرفت

اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت

از بهر شکار فیل در جاجنجر

آمد دو بکشت و سی و سه زنده گرفت

و از آنجا به راه کره بسمرعت تمام تر مراجعت فرمود *

و در سنه اثنی و ستین و سبعمایه (۷۶۲) مظفر منصور بدلهلی

(†) باقی سه پیل زنده گرفتند - در یک نسخه مرقوم است و در

رباعی - سی و سه زنده گرفت - غالباً هر دو جا سی و سه بوده باشد *

در آمد و بعد از چندگاه بجانب نهر سلیمه نام سواری فرمود و آن
 آبدست که از میان پشته ریگی بزرگ آمده در نهر ستلج که آنرا
 ستاد نیز گویند می افتد و آنرا سرستی می گویند و این نهر مهشمل
 است بر دو جوی بزرگ که همیشه جاری است و میان این هر دو
 جوی پشته بلند واقع است که اگر آن را بکاوند آب سرستی درین
 جوی در آید و بسهرند و منصور پور و سامانه رود سلطان فرمود
 تا پنجاه هزار بیلدار جمع ساخته بکنند آن مشغول شوند و از آن
 پشته استخوان های پیلان و آدمیان ظاهر شد که هر استخوان دست
 آدمی سه گز بود پارچه سنگ شده و پارچه دیگر همان طور استخوان
 مانده و آن جوی کنده نشد درین اثنا سهرند را تا ده گروهی خارج
 جمع ساخته بحواله ضیاء الماک شمس الدین ابورجا فرمود تا
 حصارى بر آورده فیروز پور نام نهاد که سهرند باشد و سلطان از آنجا
 بنگرکوت رفت و راجه آنجا بعد از محاصره و محاربه آمده ملازمت
 کرده نوازش خسروانه یافت و نگرکوت را سلطان بنام سلطان محمد
 مرحوم محمد آباد نام نهاد و چون برف دران دامن کوه بسطان
 آوردند فرمود وقتی که سلطان محمد مرحوم که خداوند من بود
 باینجا رسید شربت برف برای او آوردند چون من حاضر نبودم
 دران (+) شربت میل نکرد بنا بر آن چند نیل و شتر بار نهاد
 و آنکه همراه سلطان فیروز بود شربت برف ساختند و فرمود
 که بروح سلطان محمد ختم قرآن بکنند و آنرا بتمام اهل لشکر

تقسیم نماید و درین حال بعضی رسانیدند که وقتی که سلطان سکندر ذوالقرنین باینجا رسید ازان وقت باز مردم این شهر صورت نوشتابه ساخته در خانه داشته اند و معبود ایشان است و یک هزار و سیصد کتاب از برهمنان سابق درین بتخانه است که بجوالامکھی اشتهار دارد و همیشه آتشی سربفلک کشیده از آنجا می افروزد و بهزاران مشک آب هم فرو نمی نشیند سلطان براهمه را طلبیده بعضی ازان کتب را فرمود تا مترجمان بزبان فارسی ترجمه نمایند ازان جمله عزالدین خالد خافی که از شعرا و منشیان عصر فیروزی بود کتابی در بیان هبوط و صعود سیارات سبعة و سعادت و نحوست آنها و تفاوتل و شگون بنظم آورده و دلایل فیروزی نام نهاد و فقیر جامع این منتخب در لاهور در سنه الف (۱۰۰۰) آن را از اول تا آخر دیده خالی هم نیست و تعریفی هم نی و چند کتابی دیگر قبل ازین هم بنظر فقیر رسیده که بنام سلطان فیروز ترجمه شده بعضی ازان در علم پنکل یعنی فن موسیقی و اقسام اکهاره که آن را پاتر بازی میگویند و بعضی در غیر آن و اکثر آن را بی ماحصل یافت غالباً بی مزگی آن از جهت دناوت مطلب یا صعوبت تعبیر خواهد بود چنانچه ظاهر است و سلطان از انجابه تهته رفت و جام که لقب حاکم تهته است متحصن شد و سلطان بجهت کلانی آب و زور بشکال و گرانی غله ترک محاصره نموده بگجرات شتافت و آن ولایت را بظفر خان تفویض نموده نظام الملك را معزول ساخته و نایب وزارت دهلی گردانیده باز به تهته آمد و درین مرتبه جام امان طلبیده سلطان را دید و با سایر زمینداران تا دهلی همراکب بود

و از آنجا فوازش یافته و حکومت تهته بدستور سابق بدو مقرر شده
رخصت یافت *

و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه (۷۷۲) خانجهان وزیر
 وفات یافت و پسرش جوناشه نام بهمان خطاب مخاطب گشت
 و کتاب چندابن را که مثنوی ست بزبان هندوی در بیان عشق
 لورگ و چاندا نام عاشق و معشوق و الحق خیلی حالت بخش
 است مولانا داود بنام او نظم کرده و از نهایت شهرت درین دیار
 احتیاج بتعریف ندارد و مخدوم شیخ تقی الدین واعظ ربانی در
 دهایی بعضی ابیات تقریبی او را بر منبر میخواند و مردم را از
 استماع آن حالت غریبه روی میداد چون بعضی افاضل آن عهد
 شیخ را پرسیدند که سبب اختیار این مثنوی هندوی چیست
 جواب داد که تمام آن حقایق و معانی ذوقیست و موافق بوجدان
 اهل شوق و عشق و مطابق به تفسیر بعضی از آیات قرآنی و
 خوش آوازان هند حالا هم بسواک خوانی آن مید دلها می نمایند *
 و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه (۷۷۳) ظفرخان
 درگذشت و شغل آن اقطاع بر پسرش مقرر گشت *

و در سنه ست و سبعین و سبعمایه (۷۷۶) شاهزاده فتح
 خان را واقعه ناگزیر خلیق در رسید و درین سال شمس الدین
 دامغانی که بند زرد و چوداول نقره که محفه مخصوص است
 یافته بحکومت گجرات از جانب ظفرخان نامزد شد و چون بگزاف
 قبول نموده رفته بود که هر سال صد فیل نامی و دویمت اسپ
 تازی و چهار صد برده از مقدم زاده و حبشیان با اموال و نقد دیگر

بدرگاه میفرستم و از آنجا بوصول فتوانست رسانید بضرورت باغی شد *
 و در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه (۷۷۸) میرصدهای گجرات اورا
 کشته سر او بدرگاه فرستادند و آن فتنه فرو نشست و گجرات بعد ازان
 بعهدۀ فرحت الملک عرف ملک مفرح سلطانی تفویض یافت *
 و در سنه تسع و سبعین و سبعمایه (۷۷۹) بجانب اتاره و
 اکچک نهضت نمود و رایان آن دیار را با خیل و تبار بدهلی
 فرستاده حصارها دران حدود بنا کرد و فیروز پور و بتلاهی بحوانه
 پسر ملک تاج الدین ترک نموده و اکچک را بملک افغان داده
 بدهلی بازگشت و درین سال ملک نظام الدین حاکم اوده که در
 رکاب سلطان بود درگذشت و حکومت آن دیار تعلق بسلك
 سیف الدین پسر بزرگ او گرفت *

و در سنه احدی و ثمانین و سبعمایه (۷۸۱) بسامانه رفت
 و از میانۀ شاه آباد و انباله گذشته درکوه پایۀ سننورد در آمد و پیشکش
 بسیار از رایان و حکام و عمال گرفته به تخت گاه رسید و ملک الشرق مروان
 دولت را که نصیر خان خطاب داشت از اقطاع کره و مهوبه طلبیده
 برای سد باب فتنه مغول به اطراف ملتان نامزد گردانید و مهوبه را با
 سایر توابع و مضافات بر پسر ملک الشرق سلیمان ولد ملک مروان
 مقرر داشت و سید خضر خان جد سلطان علاؤ الدین بداونی که
 عاقبت بحکومت دهلی رسیده پسر خوانده او بود و در سنه اثنی
 و ثمانین و سبعمایه (۷۸۲) بقصد انتقام رای لکھوکهر مقدم کیتهل^(۴)

که سید محمد و سید علاءالدین هر دو برادران را که حاکم بداون بودند
 بغدر طلبیده کشته بود بدان جانب لوای عزیمت برافراخت
 و کهوکه هر مفسد بجانب کوه کماون فرار نمود ولایت (+) او را بتمام
 فهیب و غارت داده و ملک خطاب افغان را در ولایت سنبل بتدارک
 فتنه کهوکه هر گذاشته و بداون را بملک قبول سپرده باز گشت و قبول
 پوره که حالا در بداون بیرون قلعه محله ایست مشهور بنام اوست و
 هر سال بطریق شکار آمده ولایت کیهتل را نابود مطلق میساخت •
 و در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه (۷۸۷) در موضع ببولی که
 هفت گروهی بداون است و مواس^(۲) مشهور است حصاری بنا
 نهاده فیروز پور نام آن گذاشته و چون بعد ازان حصار از سلطان
 عمارتی دیگر بنا نیافت با آخرین پور شهرت گرفت و درین ایام
 اگرچه اثری ازان بنا باقی نیست اما از خشتهای کهنه و طرح و
 وضع آن زمین بلند معلوم میشود که وقتی از اوقات عمارتی دران
 زمین بود و چون عمر سلطان قریب بنود سال رسید و ما صدق این
 ابیات گشته بود •

بهبشتاد و نود چون در رسیدی • بسا محنت که از گیتی کشیدی
 وز آنجا چون بصد منزل رسائی • بود مرگی بصورت زندگانی
 خان جهان وزیر که تصرف تمام در امور مملکت پیدا کرده در مقام
 برانداختن مخالفان جاه خویش بود باشارت سلطان جمعی را
 ضایع ساخت و جمعی را مقتول گردانید و سخنان ساختگی از

شاهزاده محمد خان و بعضی ملوک دیگر که باو یگانه بودند گفته مزاج سلطان را ازو منحرف ساخت و خاطر نشان او گردانید که اینها در پی برداشتن شاهزاده اند بر تخت پادشاهی و سلطان بدفع و استیصال آن امرا راضی شد و شاهزاده بعد از آنکه روزی چند هراس گرفته بود و ترگ ملازمت سلطان کرده روزی بخلوت در ملازمت سلطان رسیده حقیقت حال با دولت خواهی و غدر اندیشی خان جهان را بعرض رسانید و قضیه منعکس شده او از جانب سلطان رخصت کونه بجهت دفع و استیصال خانجهان یافته و امرای فیروزی و عوام الناس را باخورد متفق ساخته در ماه رجب سنه تسع و ثمانین و سبعمایه (۷۸۹) باستعداد تمام بر سر خان جهان رفته و او را زخمی ساخته خان و مان او را بغارت داد و خانجهان بجانب میوات با چند کس گریخته بکوکا زمیندار آنجا پناه برد و شاهزاده چندی را از امرا که موافق خانجهان بودند مستاصل ساخت و بعد ازین واقعه شاهزاده وزیر مطلق العنان گردید و سلطان هم اسباب ملک داری از فیلان و اسپان و حشم و علامات پادشاهی او ساخته و ناصر الدین و الدنیا محمد شاه خطاب داده در ماه شعبان سنه مذکوره او را جلوس فرمود و خود بعبادت و طاعت حق تعالی مشغول شد تا در خطبه جمعه نام هر دو پادشاه خوانده میشد و سلطان محمد مناصب و مواجب امرا از سر نو بخش کرد و ولایت مقرر ساخته و ملک یعقوب را سکندر خانی داده بر سر خانجهان در میوات نامزد کرد و کوکا چوهان زمیندار میوات خانجهان را بسته نزدیک سکندر خان فرستاد و سکندر خان او را

بقتل آورده سرش را تحفه درگاه محمد شاه گردانیده بجانب
گجرات روان شد *

در سنهٔ ثمانین و سبعصایه (۷۹۰) محمد شاه بشکارکوه سرمور
برآمد و ملک مفرح در گجرات بانفاق میرصدها سکندر خان را
کشت و لشکراو بتمام بغارت رفته همراه سپه سالار بدهلی آمدند و محمد
شاه از کوه بازگشته از نهایت بی پروائی که لازمهٔ جوانیست فکر
انتقام سکندر خان نکرده در عیش و عشرت مشغول شد و فتنهای
عظیم در کار ملک افتاد و لشکریان سلطان بجهت حسد و کینه
سماء الدین و کمال الدین که تربیت کردهای محمد شاه بودند
سر بمخالفت برداشته در میدانی وسیع مجتمع شدند و ملک
ظہیرالدین لاهوری را که شاهزاده به نصیحت ایشان فرستاده
بود بسنگ مجروح ساختند و او بآن حال نزد محمد شاه آمده آگاه
گردانید و شاهزاده جمعیت نموده بجنگ آن فریق رفت و لشکر
شاهزاده اول غالب آمده لشکر سلطان را برداشت و این جماعه پناه
بسلطان فیروز بردند و تا دو روز جنگ صعب روی نمود چون کار
بر غلامان سلطان تنگ آمد سلطان را که شبیهی و مثالی پیش
نمانده بود بجنگ گاه برده نمودار ساختند و چون لشکر محمد شاه
و فیلبانان او را نظر بر سلطان فیروز افتاد ترک جنگ کرده نزد سلطان
آمدند و محمد شاه با جمعی قلیلی که مانده بود بجانب کوه
سرمور رفت و لشکر سلطان که قریب بیک لک سوار و پیاده بود
در منازل محمد شاه و مختصان او سرزده بغارت داده پاک رفتند و
سلطان بگفته ارباب غرض رنجیده محمد شاه را از ولایت عهد معزول

ساخت و تغلق خان ابن فتح خان نبیره خود را خطاب تغلق شاهي داده بولي عهدی برداشت و تغلق شاه میرحسین داماد سلطان را که مخصوص محمد شاه بود گردن زد و غالب خان حاکم سامانه را جلای وطن کرده بولایت بهار فرستاد و بتاریخ هیزدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمایه (۷۹۰) سلطان فیروز از رحمت و جود خلاص یافته بعالم بقا شتافت و در کنار حوض خاص مدفون شد و بر مزار او گنبد عالی بنا یافت که مشهور است وفات فیروز و نقل فیروز شاه دو تاریخ او یافتند و ثانی بیلگ عدد کم است و مدت ملک او سی و هشت (†) سال و چند ماه بود * مثنوی *

همه سروری تا بخاک است و بس
کسی نیست در خاک بهتر از کس
چو قطره به دریا در انداختند
دگر قطره را باز شناختند
فلک را سر انداختن شد سرشت
نشاید کشیدن سر از سر نوشت
که داند که این خاک انگینخته
بخون چه دل ها شد آمیخته
همه راه گر نیست بیننده گور
ادیم گوزن است و کیمخت گور

و از شعرای عصر فیروز شاهي و ندمای او ملک احمد ولد امیر

خسرو است علیه الرحمة و اگر چه دیوانی از مشهور نیست اما
دخلهائی که در کلام متقدمین نموده در رسایل ارباب فضایل مسطور

و مشهور است از آن جمله درین بیت ظهیر دخل نموده که • بیت •
زهی ربوده ز رفعت کلاه گوشه تو • کلاه گوشه گراون ز روی عیاری (†)
و گفته که مصراع اول چنین بایستی • ع •

زهی طپانچه قهر تو از طریق نفاق

و بجای ربوده در مصراع اخیره فکنده بایستی گفت دیگر
درین بیت • شعر •

این سهل سهل بود که گوگرد سوخ خواست
گران خواجه خواستی آن را چه کرد می

چنین گفته که • ع •

این سهل سهل بود که آب حیات خواست

دیگر درین بیت • شعر •

گرمشک خواند خاک درت را فلک مرنج
نرخ گهر بطعن خریدار نشکند

گفته که • ع •

گر لعل خواند سنک درت مشتری مرنج

(۲ ن) جباری (†) شعر ظهیر بهمین اسلوب در هر سه نسخه

یداونی مرقوم ست و بیان دخل خلاف آن و در دیوان ظهیر فاریابی

بدین نهج • شعر • کلاه گوشه حکم تو از طریق نفاق • ربوده از سر

گردون کلاه جباری • و بیان دخل مطابق این کما لایخفی •

و بعضی اشعار او نیز بنظر در آمده اما بخاطر نمازده و چون ملک احمد خلف صدق و یادگار امیر بود این دخلهای او را پادشاه و ندما و فضایی زمانه بسیار پسندیده اند و غنیمت دانسته •
دیگری مولانای مظهره کوه است که اولادش حالا در بلده لکهنوتی ساکن اند و اباعن جد معزز و محترم آمده اند و او را دیوانیست مشتمل بر پانزد شانزده هزار بیت و چون ملایمی او بر شاعری غالب است نقد شعرش چندانی در بازار فضل رواج ندارد با آنکه اگر بکوند چیزهایی خوب بر سبیل قدرت پیدا می شود • و دیگری قاضی عابد است که این قطعه ازوست •

* بیت *

دوستان گویند عابد با چنین طبع لطیف

چیز است کا شعار و غزل از تو فراوان بر نخاست

ما کرا شعر و غزل گوئیم چون در عهد ما

شاهد موزون و ممدوح زر افشان بر نخاست

و این قطعه ترجمه شعر عربیست • * شعر *

قالوا ترکت الشعر قلت ضرورة • باب الدواعی و البواعث معلق

خلت ال دیار فلا کریم یرتجی • عنده النوال ولا ملیح یعشق

و من العجایب انه لا یشتری • ومع الکساد یخان فیه و یشرق

سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن سلطان فیروز

در سنه تسعین و سبعمايه (۷۹۰) بحکم وصیت جد خویش

باتفاق امرا بر مسند حکومت و سلطنت جلوس نمود و خود را
 غیاث الدین تغلق شاه خطاب کرد و امرای نامدار بر سر محمد شاه
 بجانب دامن کوه نامزد فرمود و محمد شاه اندک جنگی کرده
 خود را بنگر کوت رسانید و لشکر تغلق شاه از مرصعوبت راه باز
 گشته آمد و ابوبکر خان بن ظفر خان بن فتح خان که برادر زاده
 او باشد ترس و هراس گرفته بجای پدر رفته ملک رکن الدین چنده
 وزیر باتفاق امرای دیگر با ابوبکر خان یار شده ملک مبارک (†)
 کبیر را در فیروز آباد بر در سرای تغلق شاه کشت و در وقت گریز
 تغلقشاه و خانجهان وزیر را تعاقب نموده و کشته سرهای ایشان بر دروازه
 شهر آویختند و این واقعه در سنه احدی و تسعین و سبعمایه (۷۹۱)
 روی نمود و مدت حکومت تغلقشاه پنجاه و هزده روز بود *

• بیت •

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک
 با صد هزار ناز پیروز در برش

ابوبکر شاه بن ظفر خان بن فتح خان بن فیروز شاه

بعد از شهادت تغلقشاه باتفاق امرای بی رای پادشاهی
 ننشسته باین خطاب مخاطب شد و در اوایل جلوس مناصب
 بر امرا تقسیم نموده رکن الدین چنده^(۴) را بمنصب وزارت سرفراز
 ساخت و بالآخره چون شنید که رکن الدین باتفاق بعضی از امرا

(†) لفظ مبارک در یک نسخه (۲ ن) بنده

خیال غدر و طمع سلطنت در سردارد اورا بآن جماعه ارمیان
بوداشت و پیلان و خزانه بدست آورده دهلی را متصرف شد و
روز بروز قوت گرفت و درین اثنا میرمدهای سامانه ملک
سلطان شه خوشدل امیر سامانه را که بر سلطان محمد شاه در
دامن کوه نامزد شده بود بر سر حوض سامانه پاره پاره کرده و خانه
اورا بغارت داده سرش در نگرکوت نزد شاهزاده محمد شاه فرستاده
او را طلبیدند و محمد شاه بکوچ متواتر از نگرکوت براه جلندهر در
سامانه آمده و اسباب شان و تجمل سلطنت بهم رسانیده بار دوم
در ماه ربیع الاول سنه احدى و تسعین و سبعمایه (۷۹۱) لوای
پادشاهی بر افراخت و در ماه ربیع الآخر سنه مذکور با پنجاه هزار
کس متوجه تسخیر دهلی شده در قصر جهان نما نزول نموده
امرا را مناصب مناسب داد ملک سرور الملک را خواجه جهانی
و ملک الشرق نصیر الملک حاکم ملتان را خضر خانی داد و
ابوبکر شاه بتقریب^۲ بهادر ناهر خان زاده میواتی صف آرایی کرده
بتاریخ جمید الاول سنه مذکور در میدان فیروز آباد با محمد شاه
جنگ کرده فیروز گشت و محمد شاه با ده هزار سوار از آب چون
گذشته در میان دو آب آمده و همایون خان پسر میانگی خود را
بسامانه فرستاده و از انجا جمعیت بسیار و لوازم سلطنت بهم رسانیده
و امرای هند را با پنجاه هزار سوار همراه گرفته بار دیگر لوای عزیمت
بجانب دهلی افراخته با ابوبکر شاه اتفاق محاربه افتاد و باز

شکست یافت و ابوبکر شاه پاره راه تعاقب نمود، مراجعت را
 تنیمنت شمر و محمد شاه در چیترا^(۲) که قصبه ایست بر کنار گنگ
 رسیده و حشم بباد داده باز قصد جنگ نمود *

و در محرم سنه اثنی و تسعین و سبعمایه (۷۹۲) شهزاده همایون
 خان از حدود سامانه امرای بسیار بکومک طلبیده و حوالی دهلی را
 خراب کرده از فواحی پائی پته با عماد الملک که از جانب ابوبکر شاه
 با چهار هزار سوار بقصد پیکار آمده بود محاربه نمود و هزیمت یافته
 بجانب سامانه رفت و در ماه جمید الاول سنه مذکوره ابوبکر شاه
 بجهت دفع محمد شاه با غلبه تمام بجانب چیترا روان شده در بیست
 گروهی دهلی فرود آمده بود که محمد شاه با چهار هزار کس
 چپ غلط کرده از راه دیگر خود را در دهلی رسانیده در قصر
 همایون نزول فرمود وضع و شریف شهر باو پیوستند و ابوبکر شاه
 تعاقب نموده آمد و ملک بهار الدین جنگی را که محمد شاه
 بجهت محافظت دروازه گذاشته بود بقتل رسانیده بی تحاشی
 متوجه قصر همایون شد و محمد شاه که غافل بود تاب نیاورده از
 از راه دروازه حوض خاص باز بجانب چیترا که مقر اصلی او بود
 شتافت و خیلی از امرای نامی و خدمتگاران مقرب او کشته
 شدند و اگرچه سلطان محمد شاه را طاقت مقاومت با ابوبکر
 شاه نماند اما دلهای سپاهیان و رعایا از ابوبکر شاه رسیده بود
 و در ماه رمضان سنه مذکوره بمبشر چپ و بعضی از بندگان فیروز

شاهی که بدرجه امارت رسیده و بسببی از اسباب از ابوبکر شاه رنجیده بودند پنهانی خطها به محمد شاه نوشته اورا استدعا نموده و ابوبکر شاه بعد از وقوف برآن حال بیدست و پ شده بتقریب استمداد از بهادر ناهر روی بجانب کوتله میوات نهاد و ملک شاهین و عماد الملک و ملک بحری و صفدر خان را در دهلی گذاشته رفت و محمد شاه بموجب طلب امرا بار سوم با حشمت تمام آمده در دهلی بقصر فیروز آباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و مبشر چپ خطاب اسلام خانی یافته بدرجه وزارت رسید و بعد از چند گاه از فیروز آباد بر قصر همايون جهان نما رفت و حکم بقتل بندگان فیروزی که در زمان هرج و مرج باعث فتنه انگیزی بودند بطریق عموم کرد و خیلی از احرار نیز از ولایت شرقیه هند بتقریب خامی زبان ایشان غلام دانسته زیر تیغ گذرانیدند و ابوبکر شاه بعد ازین حادثه کمزور نتوانست بست و هم درین کوتله بود تا آنکه بکوچ متواتر بر سر ابوبکر شاه رفت و بهادر ناهر میواتی و ابوبکر شاه که پناه باور برده بود بعد از جنگ بسیار امان خواسته سلطان محمد شاه را دیدند و بهادر ناهر خلعت و نوازش یافت و ابوبکر شاه را در قلعه میرتبه محبوس ساختند تا بهمان حبس از حبس خانه دنیا رست و این واقعه در سنه ثلث و تسعین و سبعمایه (۷۹۳) روی نمود و مدت حکومت ابوبکر شاه یک و نیم سال بود

* نظم *

دومی چند بشمرک و ناچیز شد * زمانه بخزدید کو نیز شد

* قطعه *

این جهان بر مثال مردار بیست * کورگسان اندرو هزار هزار
 آن سر این را همی زند مخلب * این مرورا همی زند منقار
 آخر الامر بر پرند همه * وز همه باز ماند این مردار

سلطان محمد بن فیروز شاه

بعد از وفات برادرزاده خود ابوبکر در سنه مذکور باتفاق اعیان
 دولت و ارکان مملکت بر سر بر سلطنت دهلی دم از استقلال زد
 و او را منازعی در ملک نماند و هم درین سال مفرح سلطانی
 حاکم گجرات تمر و وزید و ظفر خان بن وجیه^(۲) الملک بدان جانب
 نامزد شد *

و در سنه اربع و تسعین و سبعمایه (۷۹۴) زمینداران مواس^(۳)
 میان دو آب فتنه انگیزه قصبه بلارام را تاختند و اسلام خان بر سر
 هرسنگرای نامزد شده شکست داد و سلطان تا قنوج و اتاوه رفته
 و کفار آن دیار را مالش داده و اتاوه را خراب ساخته بارگشته
 بچیتره که جای مالوف و مانوس او بود آمده شهر محمد آباد بنا
 نهاد و درین سال اسلام خان را به تهمت اراده بغی سیاست فرمود *
 و در سنه خمس و تسعین و سبعمایه (۷۹۵) ملک مقرب
 الملک را بر سر متمردان ولایت اتاوه نامزد کرده تا او قول و قرار
 کرده باغیان را طلبیده و در قنوج برهه بقتل رسانیده به محمد آباد
 مراجعت نمود و در ماه شوال این سال چون سلطان را بیماری طاری

شد بهادر ناهر بعضی مواضع را از نواحی دهلی تاخت و سلطان با وجود ضعف در کوتله رفت و بهادر جنگی کرد و گریخت و سلطان مظفر به محمد آباک معاونت نموده اهتمام در عمارت فرمود که بیماری عود کرد *

و در سنه ست و تسعین و سبعمایه (۷۹۴) شاهزاده همایون خان را بر سر شیخا کهو کهر که بغی ورزیده لاهور را متصرف شده بود نامزد فرمود و هنوز شاهزاده در شهر متوقف بود که سلطان از شهرستان وجود بصرای عدم آباک خرامید و در حظیرة پدر بگذار حوض خاص مدفون شد و مدت حکومت او شش سال و هفت ماه بود *

* نظم *

چيست دنيا سراي آفت و شر * خانه محنت و مکن ضرر
نيست دروي وفا و ياري يار * دیده ام آزموده ام بسيار

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه بن محمد شاه

بن فیروز شاه

که همایون خان نام داشت بتاريخ نوزدهم ربیع الاول سنه خمس و تسعین و سبعمایه (۷۹۵) بحکم ولي عهده بر تخت سلطنت نشست و بعد از يك ماه و شانزده روز این سراي مستعار را پدرود کرده بسرای باقی رخت کشید *

* بیت *

تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خواهد بود

و فاضلی در زمان شاهزادگی مقامات حریری را جواب داده بنام او
تصنیف کرده و مقامه ازان بنظر آمده *

سلطان محمود شاه بن محمود شاه

که پسر خورک او بود بر حکم تبعیت امرا بتاریخ بیستم
جمادی الاولی سنه مذکور بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ناصرالدین محمود خطاب یافت و مقرب الملک را بمقرب خانی
مخاطب ساخته ولی عهد گردانید و مناصب و خطابات و ولایات
بر امرا مقرر فرمود و بجهت انتظام مهم مملکت که از غلبه کفار
نگون سار خلل پذیر شده بود خواجه جهان را بسطان الشرق
مخاطب ساخته از قنوج تا بهار بعهد اختیار و قبضه اقتدار او باز
گذاشته رخصت با آنجانب فرمود او تا جاجنگرفته ضبط نمود و
فیل و مال بسیار ازان دیار بدست آورد و پادشاه لکنهوتی فیلان
را هر سال بدهلی پیشکش فرستادن گرفت و بدشمر قلاعی را که
از حدود کره و اوده و سندیله و وصلوتا بهرایج و ترهت کافران خراب
ساخته بودند از سرنو تعمیر فرموده و سارنگ خان را در اقطاع دیبالپور
بجهت دفع فتنه شیخا کهوکهو روانه گردانید و در ماه ذی قعدة این
سال شیخا در نواحی موضع ساموتهله دوازده گروهی لاهور محاربه
عظیم نموده از پیش سارنگ خان هزیمت یافته بکوه جمون درآمد
و سارنگ خان لاهور را به برادر خود عادل خان سپرده بر سمت دیبالپور
مراجعت کرد و در ماه شعبان این سال سلطان محمود مقرب خان را

به نیابت در شهر گذاشته و سعادت خان را که بعد الرشید سلطانی
 اشتهار داشته همراه گرفته بجانب بیانه و گوالیار نهضت فرمود و
 مسجد جامع وسیع و سنگین در قصبه بساور که تا الحال موجود است
 بنا بر حکم سلطان تعمیر یافت و سلطان چون در نواحی گوالیار رسید
 ملک علاؤ الدین دهاروال و ملو خان برادر سارنگ خان و مبارک
 خان پسر ملک راجو بر سر سعادت خان غدر اندیشیدند و او را
 اینمعنی خبردار شده ملک علاؤ الدین و مبارک خان را بدست
 آورده بسیاست رسانید و ملو خان گریخته نزد مقرب خان در دهلی
 رفت و سلطان بتخت گاه مراجعت نموده در سواد شهر فرود آمد
 و مقرب خان از ترس آنکه ملو خان را جای داده بود حصارى شده
 استعداد جنگ نمود تا مدت سه ماه محصر شد و میان سعادت خان
 و مقرب خان جنگ قائم بود •

و در ماه محرم سنهٔ سبع و تسعين و سبعماية (۷۹۷) سلطان
 محمود بفریب بعضی از هواخواهان مقربخان از سعادت خان
 جدا شده در قلعه رفته با مقرب خان پیوست و مقرب خان
 تقویت یافت و روز دیگر مقرب خان و سعادت خان در میدان
 جنگ کردند و مقرب خان منهزم شده باز درون قلعه در آمد
 و سعادت خان در فیروز آباد رفت و باتفاق بعضی از امرا
 نصرت خان بن فتح خان بن سلطان فیروز شاه را از میوات طلبیده
 در ماه ربیع الاول سنهٔ مذکور بر تخت سلطنت اجلاس داده
 ناصرالدین نصرت شاه خطاب کردند و نصرت شاه نمونهٔ بدش نبود
 تمامی کار مملکت را سعادت خان از پیش خود گرفت و بعضی